

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش‌های ادبی- قرآنی»

سال سوم/ شماره چهارم/ زمستان ۱۳۹۴

بررسی ادبی واژه ویل و بیان مخاطبان آن در قرآن

دکتر نورمحمد علیپور خشاب^۱ و دکتر محمد شفیعی^۲

چکیده

یکی از مباحث مهم در تحلیل و تفسیر آیات قرآن کریم بررسی واژه‌ها می‌باشد. خواستگاه هر واژه، در فهم مطالب هر عبارت بسیار تأثیر گذار است. این مقال به بررسی و بیان واژه ویل و کاربرد آن در آیات قرآن کریم می‌پردازد. روشن شدن جایگاه و معنای اصیل لغت مورد نظر، می‌تواند مخاطب را به فضای نزول قرآن برده و درک وی را از غرض کاربردی واژه در آیات، روشن نماید. ویل در لغت عرب برای بیان حسرت و اندوه فراوان برای یک عمل شر و اندوهناک و دارای عذاب و عواقب شدید به کار می‌رود. یکی از واژه‌هایی است که خداوند از آن برای ابراز تنفر و وعید عذاب استفاده کرده است. از جمله‌ی مخاطبین این واژه، کافران، مشرکان، می‌باشند که در اثر انجام اعمال یا ترک افعالی مورد خشم پروردگار قرار می‌گیرند و مشمول عذاب سخت الهی واقع می‌شوند. پس از بیان معنای ویل با استفاده از لغت نامه‌های معتبر عربی به جمع‌آوری آیاتی که کلمه ویل در آنها به کار رفته پرداخته ایم و احیاناً به تفسیر مختصری از آنها اشاره شده است. از مهمترین یافته‌های این مقاله می‌توان به این نکته اشاره کرد که هر جا قرآن کریم از این واژه استفاده کرده است، بیشتر هشدار به کافران و معاندان بوده است. و به آنان وعید عذاب و آتش داده است. ویل برای کسانی است که پیامبران و سفراء الهی را تکذیب نمودند و نسبت ناروا مثل دروغ‌گویی یا جنون یا سحر به آنها دادند.

واژگان کلیدی: قرآن، ویل، کاربرد ادبی، کافران، مشرکان

**تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۱/۱۷ تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۰۲/۲۱

^۱ گروه فقه و حقوق اسلامی، واحد گچساران، دانشگاه آزاد اسلامی گچساران

^۲ گروه فقه و حقوق اسلامی، واحد گچساران، دانشگاه آزاد اسلامی گچساران

۱. مقدمه

یکی از راه‌های فهم قرآن به خصوص مفاهیم تفسیری آن، شناخت واژه‌های قرآن می‌باشد. رجوع به ادبیات کهن و جاهلی عرب و شناخت بار معنایی کلمات در آن عصر، کمک شایانی به فهم معانی بلند قرآن می‌نماید. به این منظور با مراجعه به معاجم کهن عربی و تفاسیر قدما به ریشه‌یابی یکی از لغات پر کاربرد قرآن پرداختیم، و تلاش کردیم تا از هر جهت زوایای مختلف این واژه را مورد کنکاش و بررسی قرار دهیم. تا بطن واقعی واژه را از دل متون جاهلی استخراج نموده و به معنای حقیقی آن در زمان نزول قرآن دسترسی پیدا کنیم. قرآن کریم، بشارت و انداز را در آیات متعددی برای آگاهی بخشی مردم مورد توجه قرار داده است؛ یکی از مصادیق انداز، واژه ی ویل می‌باشد. ویل دو کاربرد دارد. هم کاربرد وصفی و هم کاربرد اسمی، کاربرد وصفی آن به معنای «بدا به حال ...» می‌باشد که شامل انواع بلاها و عذابهای دنیوی و اخروی می‌شود و کاربرد اسمی آن به معنای چاهی در جهنم است. (طیب، ۱۳۷۸ ش، ج ۸، ص ۴۶۱) امام صادق (ع) فرمودند: خداوند ویل را در باره ی هیچ کس در قرآن قرار نداده است، مگر اینکه او را کافر نام نهاد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۲۶، ص ۲۴۵)

در این مقاله، ابتدا به بررسی معنایی کلمه در معاجم و تفاسیر معتبر و کهن اشاره کرده، سپس کلماتی که از نظر معنا قریب به ویل هستند و برخی از مصادیق مخاطبین ویل، با استفاده از آیات قرآن کریم و تفاسیر مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

۲. بررسی لغوی "ویل"

«ویل» مصدری است که از لفظ خودش فعلی ندارد - نظیر «ویح» و «ویه» - و تشبیه و جمع سالم بسته نمی‌شود و تنها به صورت «ویلة» و «ویلات» تغییر می‌یابد و غالباً برای اظهار حزن، اندوه، حسرت، فضاحت و رسوایی، شدت بدی یک چیز و هلاکت به کار می‌رود. گاهی نیز برای ترحم از آن استفاده می‌شود (آلوسی، ۱۴۱۵ ه.ج، ۱، ص ۴۷۷) و در مواردی نیز به معنای هلاکت و عذاب سخت است؛ چنان‌که از ابن‌عباس نقل شده (أبو السعود العمادی، تفسیر، بی تا، ج ۱، ص ۱۴۵) واژه‌های "ویل" و "ویس" و "ویح" در لغت عرب در مواردی به کار می‌رود که شخصی به حال دیگری تاسف می‌خورد، منتها "ویل" در موارد کارهای زشت و قبیح گفته می‌شود و "ویس" در مقام تحقیر، و "ویح" در مقام ترحم. (مکارم شیرازی، ج ۲۲، ص ۴۰۲) مانند خطاب پیامبر اکرم (ص) به ثعلبه که بدون اطلاع از حقیقت برخی احکام سخنی را بیان کرد که پیامبر اکرم (ص) به ایشان فرمودند: یا ویح ثعلبه! یا ویح ثعلبه! "وای بر ثعلبه ای وای بر ثعلبه!" (همان، ج ۲۲، ص ۴۰۲)

کلماتی مانند "ویس" که برای استصغار به کار می‌رود. مانند این شعر عربی: یا ویس لو نالتک أرماحنا کنت کمن تهوی به الهابویه (فخر رازی، ج ۲۰، ص ۴۱) ای وای بر تو اگر نیزه‌های ما به تو برسد، توبه کسی می‌مانی که به آتش سوزان تمایل دارد.

و "ویه" تعجب از خوبی است ویه- تکسر الهاء، و ویها: إغراء، و یكون للواحد و الجمع و المذکر و المؤنث. (قاموس، ج ۴، ص ۲۹۶) ویه: کلمه تقال فی الاستحاث (الجوهری، ج ۶، ص ۲۵۷) ویه برای تشویق و تحریض به کار می رود. و "ویب" برای تصغیر و تحقیر به کار می رود و از نظر معنا قریب به هم هستند.

مانند این شعر عربی:

حسبت بغام راحلتی عناقا و ما هی ویب غیرک بالعناق (قرطبی، ج ۴، ص ۲۰۴)

گمان کردی که صدای مرکب من صدای بز ماده ای است، وای بر تو مرکب من بز ماده نیست. به کار بردن کلمه ویل حسرت و اندوه و مذمت شدید و درخواست ضرر و شر را برای مخاطب بیان می کند. و اشاره به بلیه شدید و نزدیک به هلاکت دارد. و در فارسی به "وای" معنا می شود که در مواقع حزن و اندوه و مشقت و عذاب به کار می رود. و یک عمل شر و اندوهناک و دارای عواقب سوء را تبیین می نماید. اصمعی گوید: ویل کلمه زشت و ناپسندیست که در حسرت و افسوس به کار می رود. (راغب- ج ۴، ص ۴۹۶)

ویل کلمه ای است که در مقام انشاء، ذم شدید و انتقاد و یا در مقام دعای بر ضرر و شر استعمال می شود و گاهی حرف هاء به آن ملحق می شود و گفته می شود؛ و یله؛ و اگر اضافه به یاء متکلم شود حرف هاء قلب به تاء می شود و ویلتی گفته می شود. (مصطفوی، تفسیر روشن، ج ۱۱، ص ۲۵۳)

ویل گاه به صورت "ویلاه" به دو معنای عذاب و ندبه به کار می رود. در این حالت مفعول مطلق برای فعل محذوف است. بنا بر این وقتی گفته می شود "ویل زید" "ویل" که به زید اضافه شده است مفعول مطلق و منصوب است. اما اگر بعد از "ویل" "ل" آورده شود "ویل" بنا بر مبتدا بودن مرفوع است. مانند قول خداوند تعالی "ویلٌ للمطفین" که در اینجا "ویل" مبتدا و مرفوع است. و "للمطفین" جار و مجرور متعلق به خبر محذوف است. و معنا این است که ویل برای کم فروشان ثابت است. (بابتی، بی تا، ج ۲، ۱۱۹۱)

«وَيْلَمَهُ» نیز از مشتقات «ویل» به معنی «ویل لامة» «ویل امه» می باشد. کلمه ایست مرکب از (وَيْلٌ لِّأُمَّه) که در اصل برای نفرین بکار می رود ولی در تعجب و خوشی نیز بکار رفته است مانند «قاتله الله» و «لا اب لک» «رَجُلٌ وَيْلَمُهُ وَيْلَمُهُ»: مرد زیرک و هوشمند (فراهیدی، العین، ج ۸، ص ۳۶۶) و یله و اصل آن ویل لامة است، پس چون آن را یک چیز قرار دادند (لا) را حذف کرده و تغییر دادند، (طبرسی، ج ۲۰، ص ۵۹)

ابن کيسان از نحویان قرن چهارم، در باره مشتقات این واژه می نویسد: «ویله» و «ویلاه» و «ویل له» و «ویح له» و «ویب له» و «ویس له» از جمله این لغتها در این معناست. (رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۲۸) ویل شدت مشقت و سختی بلا است و گاهی به آن «حاء» و گاه «سین» و گاه «لام» اضافه می شود. «ویس» در مقام تحقیر، و «ویح» در مقام ترحم به کار می رود. «ویح» حد وسط

و «ویس» برسبک بودن بلاء دلالت دارد، هر کسی که پشیمان شود و پشیمانی خود را ابراز کند، می‌گوید «وی» و معنای آن پشیمانی و آگاه شدن از سوء فعل خود است. (همان، ج ۳، ص ۳۴۷)

کلمه ویل به صورت «ویله» و «ویلک» و «ویلی» در حالت ندبه به کار رفته است. و گاه به صورت «ویلاه» و «ویلی علیک» و «ویلی منک» نیز به کار رفته است. و گاهی به آخر آن هاء اضافه شده است یعنی ویله. (همان، ج ۱۱، ص ۷۳۸) ویلک مانند این آیه مبارکه: **«الَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفْ لَكُمْ أُتَعَدَانِي أَنْ أخرجَ وَ قَدْ خَلتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَ هُما يَسْتَعِثَانِ اللّٰهَ وَ يَلِكَ آمِنَ إِنْ وَعَدَ اللّٰهُ حَقًّا فَيَقُولُ ما هذا إِلاَّ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ»**. (الأحقاف، ۱۷) "ویل" گاه با "ی" به کار می‌رود پس وقتی گفته می‌شود: "یا ویلی" معنایش این است که مصیبتم رسید، خاک بر سرم شد و آنچه مایه اندوه من است بر سرم آمد، و گاه با حرف "تاء" به کار می‌رود. مانند: آیه مبارکه **«قالت يا ويلتي ألد و أنا عجوز و هذا بعلي شيخاً إن هذا لشيء عجيب»** برای اظهار تعجب و اینکه مثلاً خاک بر سرم من که پیرزنی هستم چگونه می‌توانم بچه دار شوم، اظهار تعجب می‌نماید.

دیده شد که ویل به صورت «ویل- وئل» و «ویل- وئیل» نیز به کار رفته است. سیبویه آن را به صورت «ویل له» و «ویلاً له» به کار برده است. جوهری از نحویان قرن ۹ هجری ضمن تأیید نظر سیبویه "ویل" را در حالت رفع مبتدا و در حالت نصب منصوب به اضمار فعل دانسته است. (همان، ج ۱۱، ص ۷۳۹)

وَيَلَات جمع [ویل] به عنوان یک کلمه برای وعید و تهدید و نقیض کلمه «الوأل» به معنای نجات و کلمه «وأل الیه» یعنی به او پناه برد. و او یلتاه، به معنای وا فضیحتاه به کار رفته است و جمع آن «ویلات» می‌باشد. (همان، ج ۱۱، ص ۷۳۹) صالح، بهجت عبد الواحد در الاعراب المفصل می‌نویسد: ویل مبتدا و مرفوع است. و چون نکره آمده ابتدا به نکره جایز است، زیرا قریب به معرفه است. و برخی گفته اند ویل در اصل مصدر است، و در معنای خود فعل ندارد، و به دلیل مصدر بودنش معنای ثبات می‌دهد و مرفوع نیز می‌باشد. برخی نیز گفته اند، به دلیل نکره بودنش متضمن معنای دعاء است. (صالح بهجت، ج ۱۲، ص ۵۰۵) و در آیه مبارکه **«قَالُوا يَا وَيْلَنَا هذا يَوْمُ الدِّينِ (صافات، ۲۰) ویل منادای مضاف و منصوب است. قَالُوا يَا وَيْلَنَا نزد بصریین مصدر و منصوب است. و فراء آن را مرکب از "وی" و "لنا" می‌داند. در آیه مبارکه «فويل للذين...»: ویل: ابتداء و للذين: خبر. (نحاس، ج ۳، ص ۲۸۰) و يجوز نصب «ویل» علی معنی: ألزمهم اللّٰه ویلا. «یاویلنا» از الفاظ مشتق از واژه ویل است که معمولاً به صورت منادا و بعد از احساس عذاب و حسرت و ندامت به کار می‌رود. مانند **«يا قوم انظروا ویلنا انا كنا ظالمین»** یعنی پس از دیدن عذاب اعتراف کردند، که به خودشان و یا دیگران ستم کردند. (ملا حویش، ج ۹، ص ۳۲۱)**

«ویل» مانند «ویح» و «صه» و «مه» از اسما و اصوات به حساب می‌آید و تغییر ناپذیر است. و کلمه ای است که هنگام رسیدن مصیبت و عذاب و در مورد اظهار درد و درماندگی گفته می‌شود. با اضافه،

منصوب و به تقدیر فعل و در حالت رفع، مبتدا به حساب می آید. (طالقانی، پرتوی از قرآن، ۱۳۵۷، ج ۳، ص ۲۳۲)

طبری می نویسد: *ویل دره‌ای است که چرک تن دوزخیان در آن روان است* (عاملی، ۱۳۶۰ ش، ج ۸، ص ۶۷۷) ویل وادی است در دوزخ که اگر همه کوههای دنیا در آن افکنده شود، از شدت گرمای آن بگدازند. (اسفراینی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۲۱) طوبی درختی است در بهشت که شاخه های آن آویزان است، و هر کس شاخه ای از آن را بگیرد، او را به بهشت می برد و ویل درختی است در آتش که شاخه های آن به اطراف متمایل است و هر کس که به شاخه ای از آن آویزان شود به جهنم برده می شود. (طیب، ج ۸، ص ۳۶۶)

«ویل» لفظی است که دلالت بر شدت بدی و سوء حالت مخاطب دارد و در مواردی که از حالت کسی که بسیار وضعیت وخیمی دارد صحبت شود از این لفظ استفاده می شود. (ابن عاشور، ۱۴۱۹ق، ج ۲۳، ص ۱۴۶) لفظ ویل در اصل «وی» و «لک» است و برای تعجب به کار می رود، لفظ ویل گاه به کاف اضافه می شود، یعنی به صورت «ویک» استعمال می شود و معنای آن نیز تعجب را می رساند. لفظ ویل از فعل «آل» به معنای بازگشتن و یا از فعل «ولی» به معنای نزدیک بودن است. (همان، ص ۲۶۶) البته برخی معتقدند که *ویل از خودش ریشه فعلی ندارد*.

ابن کثیر به نقل از سیبویه می نویسد واژه «ویل» برای کسی که در مهلکه و مشرف بر هلاکت باشد به کار می رود. (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۲۰۶) این کلمه در بابهای تفاعل و تفعیل نیز به کار رفته است. *تَوَائِلُ الْجُلَانِ*: آن دو نفر یکدیگر را نفرین کردند. و *تَوَيْلًا فُلَانًا أَوْ لِفُلَانٍ*: به فلانی بسیار وای بر تو، گفت. (همان، ص ۹۹۹) قرشی در اقرب الموارد گوید: «ویک» با اضافه کاف کنایه از ویل است. (قرشی، ۱۳۷۱ ش، ج ۷، ص ۱۷۶) ویل، کلمه ای است که هر کسی که در شکنجه و ناراحتی واقع شود، آن را به کار می برد. ابن عباس می گوید: «ویل» در آیه شریفه عذاب و شکنجه است. و نیز گفته شده؛ منظور از ویل، کوهی است در آتش جهنم. (طبرسی، ۱۳۶۰ ش، ج ۱، ص ۲۳۱) راغب اصفهانی گفته کسی که ویل را به دره یا چاه تفسیر نموده، منظورش این است که هر کجا در قرآن برای کسی ویل گفته شده، آن کس مستحق عذابی در جهنم شده است نه اینکه معنی لغوی چاه یا دره باشد، در هر صورت ویل کلمه ای است که از بدبختی و عذاب حکایت می کند. (امین بانوی اصفهانی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۲۳۸)

با امعان نظر به کاربرد واژه ویل در قرآن این نکته استنباط می شود که عذاب سختی در روز قیامت در انتظار مخاطبان آن می باشد. همچنین استنباط می شود که مخاطبین ویل کافر هستند، اگر چه در ظاهر هم اسلام بیاورند. کلمه «ویل» در قرآن اغلب درباره تحریف کنندگان دین، ریاکاران و غافلان نماز، بدگویان عیبجو، تکذیب کنندگان قیامت، دین و کتابهای آسمانی، کافران از حیث حضور در روز قیامت و عذاب، مشرکان، ظلم کنندگان، دروغگویان گناه پیشه، سخت دلان از یاد خدا، کم فروشان و توصیف کنندگان توحید و نبوت و معاد به شکل منحرف و نادرست، به کار رفته است. به تعبیری

دیگر می‌شود گفت؛ واژه یاد شده در قرآن درباره ظالمان اقتصادی، مسخره کنندگان حقایق دینی و الهی، خائنین فرهنگی و منحرفان اعتقادی یعنی کافران و مشرکان استعمال شده است. در معنا و یا قریب به معنای ویل در قرآن کلماتی به کار رفته است، که به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم.

واژه "ویلکم": وَ قَالَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَيَلِكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً وَ لَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ: (القصص، آیه ۸۰) ویلک: أصله: الدعاء بالهلاك ثم استعمل في الزجر و الردع و الحث على ترك ما لا يرضى كما استعمل «لا أبالک» أو «لا أب لک» و أصله: الدعاء على الرجل بالإقراف في الحث على الفعل (شیخلی، بی تا، ج ۷، ص ۳۱۳) ویلک اصل ان دعا برای هلاکت و سپس برای زجر و انکار و تشویق به ترک آنچه مورد رضایت نیست، به کار رفته است.

واژه تَبَّتْ: در آیه مبارکه: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ. (مسد ۱۰) به معنای هلك و خاب و خسر کلمه ثبور: در آیه مبارکه: " فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً " (الفرقان، آیه ۱۳) واژه " ثبور " در اصل به معنی " هلاک و فساد " است، و به هنگامی که انسان در برابر چیز وحشتناک و مهلکی قرار می‌گیرد، گاهی فریاد " وا ثبورا! " بلند می‌کند که مفهومی " ای مرگ بر من است. " قال أبو إسحاق: ثُبُوراً نصبه على المصدر أي ثبنا ثبوراً، و قال غيره: هو مفعول به أي دعوا الثبور، (مکارم شیرازی، ج ۱۵، ص ۳۷) و در آیه " لا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً وَاحِداً وَ ادْعُوا ثُبُوراً كَثِيراً " (فرقان، ۱۴) نیز ثبور به همین معنا آمده است. و اما اینکه چرا به آنها گفته می‌شود یک بار وا ثبوراً نگوئید، بلکه بسیار بگوئید، ممکن است به خاطر این باشد که عذاب دردناک آنها موقتی نیست که با گفتن یک " وا ثبوراً " پایان یابد، بلکه باید در طول این مدت، همواره این جمله را تکرار کنند، بعلاوه مجازات الهی درباره این ستمگران جنایتکار آن چنان رنگارنگ است که در برابر هر مجازاتی مرگ خود را با چشم می‌بینند و صدای وا ثبوراً ایشان بلند می‌شود و گویی مرتبا می‌میرند و زنده می‌شوند. (مکارم شیرازی، ج ۱۵، ص ۳۸)

واژه اولی لک: أُولَى لَكَ فَأُولَى ثُمَّ أُولَى لَكَ فَأُولَى (قیامه، ۳۴) [او گویند: با این وضعی که داری، عذاب دوزخ] برای تو شایسته‌تر است، شایسته‌تر! * باز هم شایسته‌تر است شایسته‌تر. اولی لک: ویل لک، فهی کلمه تقال فی مقام التهديد و- الوعيد. و- قال الأصمعي: معناه قاربه ما يهلکه، أي نزل به. (قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۴، ص ۳۴) کلمه ای است که در مقام تهدید و وعید به کار می‌رود. اصمعی معنای آن را مقارن با چیزی که باعث هلاکت می‌شود، می‌داند.

وَيَكَاَنَّهُ: وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَّتُوا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (قصص، ۸۲) و بامدادان، آنانکه دیروز مقام و جایگاه او را آرزو داشتند [چنان حالی شدند که] می‌گفتند: وه! گویی خدا رزق را برای هر کس از بندگانش بخواهد وسعت می‌دهد، و [برای هر که بخواهد] تنگ می‌گیرد، اگر خدا بر ما منت نگذاشته بود، ما را نیز در زمین فرو برده بود، وه، گویی کافران رستگار نمی‌شوند.

و ذهب أبو عمرو بن العلاء و الكسائي و الليث و ثعلب و نسبه في «الكشاف» إلى الكوفيين (و أبو عمرو بصرى) أنها مركبة من أربع كلمات كلمه (ويل) و كاف الخطاب و فعل (اعلم) و (أن). و أصله: ويلك أعلم أنه كذا، فحذف لام الويل و حذف فعل (اعلم) فصار (ويكأنه). و كتابتها متصله على هذا الوجه متعينة لأنها صارت رمزا لمجموع كلماته فكانت مثل النحت . (ابن عاشور، ج ۲۰، ص ۱۱۶) نامبردگان واژه ويكأنه را مخفف كلمات "ويلك أعلم أنه كذا" می دانند.

واژه "سحت": قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى (طه، ۶۱) موسی به فرعون و فرعونیان گفت: وای بر شما، بر خدا دروغ نبنید [که بتها شریک اویند و این معجزات افسون و جادو است] که با عذابی شدید ریشه کن و نابودتان می کند، و یقیناً کسی که دروغ بست، محروم و نومید شد. جمله «فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ» روشنگر مفاد «وَيْلَكُمْ» است. (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۱، ج ۱۱، ص ۸۶)

واژه "قاتل" و "قتل": وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (توبه، ۳۰) و یهود گفتند: عزیز پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست! این سخنی است که تنها بر زبان می رانند و با گفتار و کیش کافران مشرک پیشین نزدیکی و مشابهت دارند، خدا آنها را هلاک و نابود کند! آنان را (از حق) به کجا می گردانند؟! و آیه مبارکه "قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ" (عبس، ۱۷) مرگ بر انسان، چه کافر و ناسپاس است! و آیه: فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَرَ (مذثر، ۱۹) و خدایش بکشد که چقدر اندیشه غلطی کرد. تعدادی دیگر از آیات قرآن که کلمه قاتل در آنها به کار رفته است، قریب به همین معنا در آنها به کار رفته است. که به دلیل تطویل ذکر آنها میسر نیست .

واژه "اشدد" و "اطمس": وَ قَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ. (یونس، ۸۸)

و موسی گفت: پروردگارا! فرعون و اشراف و سرانش را در زندگی دنیا زیور و زینت [بسیار] و اموال [فراوان] داده ای که [نهایتاً مردم را] از راه تو گمراه کنند، پروردگارا! اموالشان را نابود کن و دل هایشان را سخت گردان که ایمان نیاورند تا آنکه عذاب دردناک را ببینند. یعنی بر دلشان مهر بزن (آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۷، ص ۲۵۴)

واژه "بعدا": وَ قِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَ يَا سَمَاءُ أَفْلَعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ وَ قَضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِيلَ بَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (هود، ۴۴) و گفته شد: ای زمین آبت را فرو خور و ای آسمان (از باریدن) باز ایست! و آب فرو کشید و کار به پایان رسید و (کشتی) بر (کوه) جودی راست ایستاد و گفته شد: نابود باد گروه ستمکاران!

و آیات: وَ أَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَاداً كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ (هود، ۶۰) و در این جهان و در روز رستخیز، لعنتی پیگیرشان شده است؛ آگاه باشید که بی‌گمان (مردم) عاد به پروردگارشان کفر ورزیدند؛ هان، نابود باد عاد قوم هود!

كَأَنَّ لَمْ يَغْنُوا فِيهَا أَلَا إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لَتَمُودَ (هود، ۶۸) گویی (هرگز) در آن به سر نبرده‌اند؛ بدانید که (قوم) تمود به پروردگارشان کفر ورزیدند؛ هان نابود باد تمود!

كَأَنَّ لَمْ يَغْنُوا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ تَمُودُ (هود، ۹۵) گویی (هرگز) در آن نمی‌زیسته‌اند؛ هان! نابود باد مدین! چنان که تمود نابود گشت. همه معنائی شبیه به ویل دارند.

واژه "لعن": وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (بقره: ۸۸) و (آن گروه به پیغمبران) گفتند: دل‌های ما در حجاب (غفلت) است (چیزی از سخنان شما در نمی‌یابد). (چنین نیست که گفتند) بلکه خدا بر آنها لعن فرمود، زیرا کافر شدند و میانشان اهل ایمان کم بود. و آیه: مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يَحْرَفُونَ الْكَلِمَةَ عَنِ مَوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ رَاعِنَا لَبًّا بِالْأَسْتِنَاهِمُ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَسْمَعُ وَ أَنْظَرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لَكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (نساء، ۴۶)

گروهی از یهود کلمات (خدا) را از جای خود تغییر داده و گویند: (فرمان خدا را) شنیدیم و (از آن) سرپیچیم و (به جسارت گویند) بشنو که (کاش) ناشنوا باشی؛ و گویند ما را رعایت کن. و گفتار ایشان زبان‌بازی و طعنه و تمسخر به دین است. و اگر (به احترام) می‌گفتند که ما (فرمان حق را) شنیدیم و (تو را) اطاعت کنیم و تو نیز (سخن ما) بشنو و به حال ما بنگر، هر آینه آنان را نیکوتر بود و به صواب نزدیکتر، لیکن چون کافر شدند خدا آنها را لعنت کرد، و به جز اندکی ایمان نخواهند آورد.

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (مائده، ۷۸)

از بنی اسرائیل آنان که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند. لعنت شدنشان برای این بود که نسبت به فرمان‌های خدا و انبیا سرپیچی داشتند و همواره [از حدود الهی] تجاوز می‌کردند. إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا. (احزاب، ۶۴) همانا خدا کافران را لعنت کرده، و آتشی افروخته برای آنان آماده کرده است.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (آل عمران، ۶۱)

پس هر که با تو درباره او [عیسی] پس از آنکه بر تو [به واسطه وحی، نسبت به احوال وی] علم و آگاهی آمد، مجادله و ستیز کند، بگو: بیایید ما پسرانمان را و شما پسرانتان را، و ما زنانمان را و شما

زنانتان را، و ما نفوسمان را و شما نفوستان را دعوت کنیم؛ سپس یکدیگر را نفرین نماییم، پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. و چندین آیه دیگر از این قبیل.

واژه‌ی "تعس": وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (محمد، ۸) و بر کافران هلاکت و نابودی باد و [خدا] اعمالشان را باطل و تباه ساخت. "تعس" (بر وزن نحس) به معنی لغزیدن و به رو در افتادن است و اینکه بعضی آن را به "هلاکت و انحطاط" تفسیر کرده‌اند در واقع لازمه آن است. (مکارم شیرازی، ج ۲۱، ص ۴۲۷) تعسا- تعس بمعنی انحطاط و سقوط است و عثار و اتعاس و ازلال و ادحاض به یک معنی است، و آن عبارت است از سقوطی که صاحبش استقلال ندارد، هر گاه کسی سقوط کرد و خواستند استقامت و نشاط او را بیان کنند باو گفته می‌شود (لعا له) ولی اگر نخواهند از سقوط او بخوبی یاد کنند می‌گویند: بذات لوث عفريات إذا عشرت فالتعس أولى لها من أن أقول (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۹، ص ۴۵۵) یعنی: (گفتن تعس نسبت به او شایسته‌تر است تا آنکه بگویم: لعاً .

(طبرسی، ۱۳۶۰ش، ج ۲۳، ص ۴۹)

کلمه "نکس": انتكس على رأسه فصار أعلاه سفلا و أسفله علوا. و انقلب. (صادقی، ۱۳۶۵ش، ج ۲۵، ص ۹۴) ثُمَّ نَكِسُوا عَلَى رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ (انبیاء، ۶۵) و سپس همه سر به زیر شدند و گفتند: تو می‌دانی که این بتان را نطق و گویایی نیست.

کلمه "ادحاض": به معنای زایل کردن و باطل ساختن است، "لیدحضوا" از ماده "ادحاض" به معنی زایل کردن و ابطال و چیزی را به هلاکت کشاندن است. «مکان دحض» یعنی جایی که پا را بلغزاند. و اینکه فرموده: «لَا جَادِلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ» (طباطبائی، المیزان، ۱۳۹۴ق، ج ۱۷، ص ۴۶۴) حال کفاری که با جدال به باطل در صدد مقابله با حجت‌های حق بر آمدند و خدا آنان را بگرفت. تکرار آیه ویل للمکذبین در سوره مرسلات محل بلاغت قرآن کریم نمی باشد، زیرا تکرار در آیات قرآن کریم دلایل متعددی دارد، که هر کدام به تناسب با متعلقات و موارد و موضوعات مختلف است. صاحب نظران در مورد تکرار این آیه، حکمت‌های زیر را بیان کرده‌اند:

۱- این سوره، روز فصل یعنی قیامت را ذکر کرده، اخبار مربوط به آن را تأکید و با تهدید شدید نسبت به تکذیب‌گران آن و بشارت نسبت به سایرین، قرین نموده و به جهت افزودن جانب تهدید بر جانب دیگر، این آیه را تکرار کرده است. (همان، ج ۱۹، ص ۱۴۴)

۲- آیه‌ی فوق هر بار پس از یکی از نعمت‌های شمرده شده در این سوره قرار دارد، پس تکرار محسوب نمی‌شود. (طبرسی، ج ۱۰، ص ۶۳۲)

۳- چون هر بار به دنبال یکی از داستان‌های این سوره آمده است، پس در هر مرتبه مربوط می‌شود به تکذیب‌گران همان داستان. (عبدالقادر حسین، ۱۹۸۷م، ص ۲۰)

ده بار تکرار این آیه در سوره‌ی «مرسلات»، بیان‌گر هدف این سوره و تأکید بر شدت سختی‌ها و عذاب‌های روز قیامت است، سایر آیات این سوره نیز هر یک به نوعی نشان‌دهنده‌ی علت و چگونگی این سختی‌هاست. این تأکید می‌تواند سبب پیش‌گیری از گرفتار شدن انسان‌ها به آن عذاب‌ها گردد.

۲. مخاطبین ویل در قرآن کریم

واژه «ویل» در قرآن مجید ۴۰ مرتبه آمده است. بیشترین موارد آن مربوط به سوره مبارکه مرسلات است که تعداد آن به ۱۰ مورد می‌رسد. ۳ مرتبه نیز در آیه ۷۹ سوره مبارکه بقره و دو بار در سوره مطففین آیات ۱ و ۱۰ تکرار شده است. ویل ۲۷ مرتبه از سوی خداوند به انسان و ۳ مرتبه از زبان هم نوعان دلسوز و ناصح و ۱۰ مرتبه از زبان خود مجرمان استعمال شده است. قَوْلٌ ۹، وَّیْلٌ ۱۷، وَیْلَتْنَا ۳، وَیْلَتْنَا ۱، وَیْلَکُمْ ۲، وَیْلَنَا ۶، الْوَيْلُ ۱، وَیْلَکَ ۱ مرتبه در قرآن آمده است.

۱۲ مورد آن نیز در ۱۲ سوره همچون سوره‌های ابراهیم آیه ۲، مریم آیه ۳۷، انبیاء آیه ۱۸، ص آیه ۲۷، زمر آیه ۲۲، فصلت آیه ۶، زخرف آیه ۶۵، جاثیه آیه ۷، ذاریات آیه ۶۰، طور آیه ۱۱، همزه آیه ۱، ماعون آیه ۴ آمده است. در برخی آیات نیز این با ضمیرهای مختلف و به شکل ترکیبی همراه شده است. به شکل «ویلنا» ۵ مورد (انبیاء/ ۱۴ و ۴۶ و ۹۷، یس/ ۵۶، صافات/ ۲۰، قلم/ ۳۱) به صورت «ویلتی» ۳ مورد (مائده/ ۳۱، هود/ ۷۲، فرقان/ ۲۸) با حالت «ویلکم» ۲ مورد (طه/ ۶۱، قصص/ ۸۰) و به صورت «ویلتنا» (کهف/ ۴۹) و همچنین «ویلک» (احقاف/ ۱۷) هر کدام ۱ مورد در قرآن کریم آمده است.

۱- کافران

وَّیْلٌ لِّلْکَافِرِینَ مِنْ عَذَابٍ شَدِیدٍ (۲) الَّذِینَ یَسْتَحِبُّونَ الْحَیْوةَ الدُّنْیَا عَلَی الْآخِرَةِ وَ یَصُدُّونَ
عَنِ سَبِیلِ اللَّهِ وَ یَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِکَ فِی ضَلَالٍ بَعِیدٍ. (ابراهیم، ۳۰ و ۳۱)

وای بر کافران از مجازات شدید الهی، همان کسانی که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند و مردم را از راه خدا باز می‌دارند و می‌خواهند آنها را منحرف سازند. آنها در گمراهی دوری هستند. کفار با تمام وجود علاقه مند به دنیا هستند و قهراً از آخرت اعراض نموده و گریزانند و بعد از اعراض هم انکار آن قهری است و بعد از انکار آخرت و کفر به آن هم کفر به توحید و نبوت مسلم است. اینها خود را از پیروی سنت خدا و تدین به دین او و تشریح به شریعت او باز می‌دارند و به علاوه به سبب عناد و دشمنی که با حق دارند، مردم را هم از ایمان به خدا و روز جزا و تشریح به شریعت او منصرف می‌کنند و در جستجوی این هستند که برای سنت و دین و شریعت خدا یک اعوجاج و کجی پیدا کنند تا دشمنی خود را موجه جلوه دهند و مردم را راضی کنند که به هر سنتی از سنتهای اجتماعی و بشری هر قدر هم خلاف باشد، عمل کنند و به این وسیله ضلالت برای آنها مسجّل و حتمی می‌گردد. و این همان مرحله ای است که خدا در باره اش فرمود «اولئک فی ضلال

بعید». (طباطبایی، المیزان، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۱۸)

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (ص ، ۲۷) ما این آسمان پهن آور و برافراشته و این زمین گسترده و محتویات آنها را بر پایه باطل نیافریدیم تا قضاوت و داوری بین آنها هم بر باطل باشد همانگونه که کلیه ی موجودات را بر اساس حق و حقیقت آفریدیم، همانگونه هم باید قضاوت در بین آنها بر پایه ی عدل باشد و اگر دیده یا شنیده شود که کسی بگوید: آفرینش موجودات بر اساس باطل است، این یک نوع گمان خطا و غلطی است که کافران کرده و می کنند. پس وای بر آن افرادی که کافر شدند از آتش دوزخ. این نظر و عقیده کافران اشاره می کند به اینکه آن کسی که منکر وجود خدا باشد و بین آن کسی که خدا را قبول داشته باشد، ولی منکر حکمت خداوند باشد، هیچ فرقی نیست. (نجفی خمینی، ۱۳۹۸، ج ۱۷ ص ۳۱)

۲. تکذیب کنندگان

وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْلًا فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارٍ جَهَنَّمَ دَعَا هَذِهِ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ. (طور ، ۱۰ تا ۱۴) وای در آن روز بر تکذیب کنندگان همانها که در سخنان باطل به بازی مشغول هستند. در آن روز که آنها را به سوی آتش دوزخ می رانند به آنها می گویند این همان آتشی است که آن را تکذیب می کردید.

پس ویل در همچون روزی از برای تکذیب کنندگان است، مراد تکذیب انبیاء است و این منحصر به تکذیب رسالت نیست که اصلاً انکار رسالت انبیاء و رسل کنند، اگر تکذیب یک حکم و فرمان الهی و فرمایشات نبی کنند صدق مکذب می کند، مثل انکار نصب امیرالمؤمنین برای خلافت در روز غدیر یا سایر ائمه یا انکار متعه ی حج و متعه ی نساء یا انکار حرمت لحم خنزیر و ربا یا سایر احکام (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۲، ص ۲۹۵)

وای به حال کسی که آیات خدای را تکذیب می کند که قدر متیقن از جهنمیان همین ها هستند پس این جمله به دلالت الزامی دلالت دارد بر اینکه معذب های روز قیامت مکذبین در دنیا هستند و به دلالت مطابقی دلالت دارد بر اینکه حال آن روزشان واویلاست. به عبارت ساده تر اینکه آیه ی شریفه صریحاً نمی فرماید مکذبین داخل آتش می شوند لیکن چیزی در باره ی آنها می گوید که لازمه اش دخول در آتش است و آن این است که وای بر حال مکذبین. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۱۲)

ویل برای کسانی است که پیامبران و سفراء الهی را تکذیب نمودند و نسبت ناروا مثل دروغگویی یا جنون یا سحر به آنها دادند. آنان کسانی می باشند که در باطل و امور طبیعی که استوار نیست و در جنب امور روحانی و معارف الهی ناچیز می نماید و ناپایدار است، بازی می کنند زیرا که گفتار و اعمال آنها مثل بچه ها و دیوانگان است که از روی عقل و بصیرت نیست. اگر آنان در بیهوده کاری فرو نرفته بودند، نسبت ناروا به پیامبران نمی دادند و آن بزرگواران را ساحر و کذاب و دیوانه نمی نامیدند. (امین بانوی اصفهانی، ۱۳۶۱، ج ۱۱۳، ص ۳۴۴) (از آیات قرآن استفاده می شود، که هر

کس حتی یک حکم از احکام الهی را تکذیب نماید، جایگاهش در آتش جهنم است و مشمول خطاب ویل است زیرا تکذیب یک حکم، به تکذیب پیامبران و سفراء الهی و در نتیجه به تکذیب خدا بر می گردد.

۳. مخالفان پیامبران

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّسْأَلَةِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (مریم، ۳۷)

بعد از عیسی (ع) گروه‌هایی از میان آنها اختلاف پیدا کردند پس وای به حال کسانی که کافر شدند از حضور روز بزرگ (رستاخیز) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ (زخرف ، ۶۵) گروه‌هایی از میان آنها در باره مسیح اختلاف کردند و وای بر کسانی که ستم کردند از عذاب روزی دردناک.

با اینکه حضرت عیسی (ع) راه مستقیم را نشان داد و خود را پیامبر و بنده ی خدا معرفی نمود اما فرقه های متعددی پس از حضرت عیسی (ع) به وجود آمد و هر کدام در باره ی حضرت راه افراط و تفریط را پیمودند که در آیات ۳۷ سوره مریم و ۶۵ سوره زخرف آنها را خداوند تهدید به عذاب می کند. فقط یک فرقه نجات پیدا کردند که گفتند عیسی (ع) پیامبر خداست. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که امت موسی ۷۱ فرقه شدند؛ یک فرقه اهل نجات و هفتاد فرقه اهل عذاب و امت عیسی ۷۲ فرقه شدند یک فرقه اهل نجات و هفتاد و یک فرقه اهل عذاب و امت من ۷۳ فرقه می شوند یک فرقه اهل نجات و بقیه اهل عذاب. (طیب ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۴۴۱)

کسانی که در باره ی عیسی به خداوند کافر شدند، همین که در روز قیامت، در عرصه ی هولناک محشر حضور پیدا کنند دچار عذابی شدید خواهند شد. علت اینکه روز قیامت را یوم عظیم نامیده، این است که ترس و وحشت آن عظیم است. برخی گفته اند یعنی وای به حال آنها که در روز قیامت میان مردم رسوا و مفتضح می شوند. (طبرسی، ۱۳۶۰، ش، ج ۱۵، ص ۱۶۹) در میان گروه های زیادی که بعد از عیسی (ع) پیدا شدند، احزابی ظهور کردند که در باره ی عیسی اختلاف داشتند. فاختلف الاحزاب من بینهم. بعضی او را خدا می پنداشتند که به زمین نازل شده، بعضی دیگر فرزند خدایش می خواندند. بعضی او را یکی از اقبوسهای سه گانه (سه ذات مقدس اب و ابن و روح القدس) می دانستند.

تنها گروهی که در اقلیت بودند، او را بنده ی خدا و فرستاده ی او می شمردند. ولی سرانجام عقیده اکثریت غالب شد و مسأله تثلیث و خدایان سه گانه، جهان مسیحیت فرا گرفت. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که اختلاف تنها در میان مسیحیان نبود، بلکه در میان یهود و پیروان مسیح در مورد او اختلاف در گرفت. پیروانش در باره ی او غلو کردند و او را به مقام الوهیت رساندند. در حالی که دشمنانش او و مادرش، مریم پاکدامن را به بدترین اتهامات متهم ساختند. و اینگونه است راه و رسم جاهلان، گروهی در افراطند و گروهی در تفریط و یا به گفته ی امیرمؤمنان علی (ع) بعضی محب غال هستند و بعضی مبغض قال. آنجا که فرمود: "هَلِكُ فِي رَجُلَانِ مَحِبُّ غَالٍ وَ مَبْغُضُ قَالٍ":

دو گروه در باره ی من هلاک شدند، دوستان غلو کننده که مرا خدا پنداشتند و دشمنان تهمت زننده که نسبتهای ناروا به من دادند. و چه شباهت دارد حالات این دو بزرگوار، در پایان آیه آنها را به عذاب دردناک روز قیامت تهدید کرده می فرماید: وای بر کسانی که ستم کردند و از صراط مستقیم منحرف شدند. وای بر آنها از عذاب روز دردناک. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ج ۲ ص ۱۰۶ و ۱۰۷)

۴- مشرکین (ترک کنندگان زکات)

وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (فصلت، ۷۰۶) وای بر مشرکان، همان کسانی که زکات نمی پردازند و آخرت را منکرند. با توجه به اینکه حکم زکات در سال دوم هجری در مدینه نازل شده و این سوره مکی است، منظور از زکات در این آیه کمک مالی است. زکات بودجه ی حکومت اسلامی است و نپرداختن آن به معنای رسمیت نشناختن نظام توحیدی است که همتای شرک است و سرچشمه ی نپرداختن زکات یا دنیاپرستی است که نوعی شرک است و یا باورنداشتن قیامت است که کفر است. (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۸، ص ۳۱۴) علی بن ابراهیم می گوید قول خدای تعالی: و ویل للمشرکین، مشرکین کسانی هستند که به اسلام اقرار می کنند و نسبت به انجام اعمال مشرک هستند و منظور از "وما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون" (یوسف، ۱۰۶) یعنی هر گاه به آنان فرمان داده شود، خلاف آنچه را خدا فرموده، عمل می کنند. بنابراین خدا آنها را مشرک نامیده و منظور از "الذین لا یؤتون الزکاة و هم بالآخرة هم کافرون" یعنی هر کس زکات پرداخت نکند کافر است. (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۷۷۹)

خسارت و هلاکت برای کسی است که به پروردگار خود مشرک شود و از مالش به فقیر نپردازد تا ناتوانی مالی او را برطرف سازد و منکر حساب و روز جزا باشد و گفته شده زکات پل اسلام است هر کس از پل عبور کرد نجات پیدا می کند و هر کس از پل رد نشد، هلاک شده است. (المراغی، بی تا ج ۲۴، ص ۱۰۷)

آنچه در اینجا نزدیکتر به مفهوم آیه است این است، که منظور از زکات همان مفهوم عام انفاق بوده باشد و ذکر آن در نشانه های مشرک به خاطر این است که انفاقهای مالی در راه خداوند یکی از روشن ترین نشانه های ایثار و گذشت و عشق به الله است، چرا که مال از محبوبترین امور، نزد انسان می باشد و انفاق و ترک انفاق، می تواند شاخصی برای شرک و ایمان در بسیاری از موارد گردد. و به عبارت دیگر، منظور ترک انفاقی است که نشانه عدم ایمان آنها به خداست و به همین دلیل در ردیف عدم ایمان به معاد ذکر شده است و یا ترک زکات توأم با انکار وجوب آن است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۰، ص ۲۱۶ و ۲۱۷) از این آیه مستفاد این است که مشرکان کسانی هستند که زکات نمی دهند و مانع زکاة، کافر به روز جزاست، لاجرم ظاهراً از آیات استفاده می شود که تارک نماز و تارک زکات مشرک هستند. (جرجانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۱۲)

۵- دانشمندان دنیاپرست (خیانتکاران فرهنگی)

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ لَنَا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا
فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (بقره، ۷۹)

وای بر آنها که نوشته‌ای با دست خود می‌نویسند سپس می‌گویند این از طرف خداست تا آن را به بهای اندکی بفروشند، پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند و وای بر آنها از آنچه از این راه بدست می‌آورند. سبب نزول این آیه ی شریفه این بود که علمای یهود همه ساله یک مستمری داشتند که آن را می‌گرفتند، هنگامی که پیامبر اعظم اسلام (ص) مبعوث شد و آنان اوصاف مبارک آن حضرت را با آنچه که در تورات اصلی ذکر شده بود، تطبیق نمودند یقین کردند که آن بزرگوار پیغمبر آخرالزمان است، اوصاف پیغمبر عالیقدر اسلام در تورات اصلی بدین شرح نوشته شده بود: مردی است نیک صورت، مشکین موی، سیاه چشم و دارای موهای مجعد (پیچیده) ولی احبار یعنی علمای یهود، آن اوراقی را که این اوصاف در آنها درج شده بود، را تغییر دادند و به جای آنها نوشتند: پیامبر اسلامی مردی است کوتاه قامت، زشت صورت، کبود چشم و سرخ موی، هنگامی که پیامبر معظم اسلام (ص) از مکه به مدینه هجرت نمود، گروهی که اوصاف آن بزرگمرد را شنیده بودند و آن حضرت را زیارت کردند گفتند: حتماً این همان پیامبری است که اوصاف او در تورات مرقوم است لذا نزد علما و دانشمندان خود آمدند و گفتند این همان پیغمبر آخرالزمان می‌باشد که مبعوث شده است. ولی احبار آنان این موضوع را انکار کردند و گفتند: حاشا که این شخص پیغمبر باشد. بعد رفتند آن توراتی را که به دست خود نوشته بودند، آوردند و نوشته‌های خود را برای آنان خواندند و ایشانرا گمراه نمودند. بدین علت بود که خدای علیم در باره ی آنان این آیه را نازل فرمود. (نجفی خمینی ۱۳۹۸ق، ج ۱، ص ۱۸۱) گر چه آیه ی شریفه در شأن یهود نازل شده، ولی در عین حال عمومیت هم دارد، زیرا گفته شده است (المورد لا یخص الورد) یعنی مثلاً اگر محل ورود یک موضوعی خصوصی باشد نمی‌تواند آن دستور یا وصفی را که در باره آن نازل شده است، خصوصی کند. بنابراین آیه ی شریفه عموم افرادی را که دین و احکام خدا را دچار تبدیل و تغییر یا زیاده و نقصان نماید، در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر عموم افرادی که طبق دین و حکم خدا رفتار نکنند، مشمول مذمت و عذاب این آیه واقع می‌شوند. (همان، ص ۱۸۳) تنها آیه ای که در آن سه بار کلمه ویل به کار رفته، همین آیه است که خطر علما و دانشمندان دنیاپرست را مطرح می‌کند. بدعت، دین سازی، دین فروشی و استعمار مردم از جمله خطراتی است که از ناحیه ی دانشمندان فاسد جامعه را تهدید می‌کند. مواظب قلم‌ها، کتاب‌ها، مقالات زهرآلود، تحریف‌گر و بدعت‌گزار باشید و به هر عالمی اعتماد نکنید. شدیدترین عذاب‌ها متوجه کسانی است که به تفکر مردم خیانت می‌کنند. (قرائتی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۴۶)

۶- دروغگویان گنهکار

وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُنزِلَ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِلًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَلْحَمِّ عَذَابٌ مُّهِينٌ (جاثیه، ۹-۷)

وای بر هر دروغگوی گنهکار، که پیوسته آیات خدا را که بر او تلاوت می شود، می شنود، اما از روی تکبر، اصرار بر مخالفت دارد، گویی اصلاً آن را نشنیده است. او را به عذابی دردناک بشارت بده، و هر گاه از بعضی آیات ما آگاه شود آن را به باد استهزاء می گیرد برای آنان عذاب خوارکننده ای است. افاک، بر وزن فعال است از افک که عبارتست از کذب و دروغ، افاک به کسی می گویند که بسیار دروغ می گوید یا آنکه دروغ بزرگی می گوید، هر چند که این دروغ ضمن یک خبر باشد مانند دروغ « مسیلمه کذاب» که در ادعای نبوت دروغ گفت. و ائیم، صاحب اثم را گویند که فرد گناهکار باشد که با گناهش استحقاق عقاب پیدا می کند. آن گاه خداوند، افاک ائیم را چنین توصیف می فرماید: قرآن را که در آن دلایل وجود دارد برایش می خوانند و آن را می شنود. و بر سر باطل و کفر خود ایستادگی می کند و حاضر نیست در برابر حق سر تعظیم فرود آورد. آن چنان که گویی اصلاً حق را نشنیده است و حق را نپذیرفته، برای آن اهمیتی نمی بیند، آنان را به عذابی دردناک بشارت ده. و هرگاه این افاک ائیم از دلایل و حجت های ما چیزی را فرا گرفت، آن را مسخره می کند تا به مردم عامی چنان بنمایاند که اینها حقیقتی ندارند. اینها گرفتار عذابی خوار کننده و دردناک خواهند بود. (طبرسی، ۱۳۶۰ش، ج ۲، ص ۳۴۰-۳۴۱) آیه، تهدید عظیمی و وعید شدیدی است نسبت به کسانی که فرو رفته اند در عناد و مخالفت تا حدی که فرامین الهی را می شنوند که به آنها مکرر در مکرر ابلاغ می شود ولیکن عالماً عامداً مخالفت می نمایند، مانند کسی که اصلاً نشنیده است، بنابراین اینگونه اشخاص مستوجب شوند ویل را و سرزنش یابند عذاب الیم را. (حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ج ۱۲، ص ۴۳)

۷- نمازگزاران سهل انگار

فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ (ماعون، ۵و۴) وای بر نمازگزاران همان کسانی که در نماز خود سهل انگاری می کنند. ویل از برای نمازگزارانی است که در بند نماز نیستند شد شد، نشد نشد. در اخبار و کلام مفسرین مصادیقی برای هر کدام ذکر کرده اند و لکن عمومیت دارد. شامل کسانی که عمدتاً ترک می کنند و کسانی که را ریاء بجا می آورند و کسانی که رکوع و سجودش را تمام نمی کنند و کسانی که مراعات اجزاء و شرایط آن را نمی کنند، و کسانی که تأخیر می اندازند تا وقت منقضی شود. و بالجمله به نماز اهمیتی نمی دهند یا تارک الصلاة هستند ولو یک نماز صبح باشد یا ضایع الصلاة که گفتند: تارک الصلوة کافر. و کلمه ی ساهون در آیه مراد سهو از روی بی اعتنائی و بی اهمیتی و در بند نبودن است. (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۴، ص ۲۴۰ و ۲۴۱)

آنهایی که از نمازشان غافلند اهمتامی به امر نماز ندارند، واز فوت شدنش باکی ندارند چه اینکه به کلی فوت شود و چه اینکه بعضی اوقات فوت گردد، و چه اینکه وقت فضیلتش از دست برود و چه اینکه ارکان و شرایطش و احکام و مسائلش را ندانسته، نمازی باطل بخواند. در آیه ی شریفه تکذیب گر روز جزا به چنین نمازگزارانی تطبیق شده چون حرف « فا » که بر سر جمله آمده می فهماند

جمله‌ی مزبور نتیجه، تکذیب روز جزا است و می‌رساند چنین نمازگزارانی خالی از نفاق نیستند، چون تکذیب روز جزا تنها به این نیست که به کلی آن را منکر شود، کسی هم که تظاهر به ایمان می‌کند و نماز مسلمانان را می‌خواند، اما طوری می‌خواند که عملاً نشان می‌دهد باکی از روز جزا ندارد، او نیز روز جزا را تکذیب کرده است. "الذین هم یراؤون" کسانی که عبادت را در انظار مردم انجام می‌دهند (و یا در انظار بهتر و غلیظ تر انجام می‌دهند) اینگونه افراد شکارچینی هستند که با زبان شکار حرف می‌زنند تا شکار به دامشان بیفتد (در بین مسلمانان خود را مسلمان تر از آن جلوه می‌دهند و معلوم است اگر در بین اهل ملتی دیگر قرار بگیرند چهره‌ی آن مردم را به خود می‌گیرند). (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۲۰، ص ۶۳۴)

در تفسیر قمی آمده که این آیه در باره ابوجهل و کفار قریش نازل شد و در ذیل آیه شریفه «الذین هم عن صلاتهم ساهون» آمده که منظور از این جمله کسانی هستند که به کلی نماز را ترک کنند زیرا اگر حرف سهو آدمی را مستوجب و سهل سازد باید همه مستوجب باشند، چون هر انسانی در نمازش سهو می‌کند، امام صادق (ع) در ذیل این آیه فرمود: منظور در تأخیر نماز از اول وقت و بدون عذر است.

در کتاب خصال از علی (ع) آمده که در ضمن حدیث چهارصد بندی فرمود: هیچ عملی نزد خدا محبوبتر از نماز نیست؛ پس مبدا هیچ کاری از کارهای دنیا شما را از نماز اول وقتش باز بدارد برای اینکه خدای عزوجل اقوامی را به همین جرم مذمت نموده و فرموده: "الذین هم عن صلاتهم ساهون" یعنی کسانی که از غفلت نسبت به امر نماز و اوقات آن سهل انگاری می‌کنند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰، ص ۶۳۵)

از امام صادق (ع) سؤال شد چرا زنا کننده را کافر نمی‌دانید و تارک نماز را کافر می‌گویند. دلیل چیست؟ فرمود زناکار مرتکب عمل قبیح می‌شود برای لذت و غلبه‌ی شهوت، ولی در ترک نماز لذتی نیست و ترک نمی‌کند نماز را مگر به جهت سست و سبک شمردن امر خداوند و به این سبب او را کافر گویند که استخفاف امر خدا نموده، این بابویه به سند خود از رسول اکرم (ص) روایت کرده فرمود: نماز ستون دین است هر کس عمداً ترک کند نماز را دین را خراب کرده و کسی که اوقات نماز را ضایع کند، خداوند او را در ویل جای دهد. چنانچه می‌فرماید: "فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون." و نیز به سند خود از امیر المؤمنین علی (ع) روایت کرده فرمود هر کس تأخیر اندازد نماز را از وقتش تا قضا شود بدون عذری، خداوند تمام اعمال او را ضایع و باطل گرداند و نسبت میان کفر و ایمان واسطه‌ای بجز ترک نماز نیست و هر آنکه ترک کند نماز را و اعتقاد به ثواب و پاداش نماز نداشته باشد و از کیفر عذاب ترکش نترسد می‌میرد یهودی یا نصرانی و مجوسی. و نیز به سند خود از پیغمبر خاتم روایت کرده فرمود: هر که احسانی به تارک نماز بکند، اگرچه به لقمه‌ای از طعام یا لباس پوشیدنی باشد، مانند آن است که هفتاد پیامبر را به قتل رسانیده باشد که یکی از آنها محمد (ص) است و فرمود بدترین دزدی‌ها آن است که در نماز دزدی کند. امیرمؤمنین

عرض کرد ای رسول خدا چگونه باشد دزدی در نماز؟ فرمود: رکوع و سجود نماز را به اتمام نرساند و طمأنینه به جا نیاورد. (بروجردی، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۳۴۵ و ۳۴۶)

۸- طعنه زنان و عیب جویان

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ كَالَّذِي بُدِّنَ فِي الْحِطْمَةِ
(همزه، ۴-۱)

وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای، همان کس که مال فراوانی جمع آوری و آماده ساخته (بی آنکه حلال و حرام آنها را حساب کند) او می پندارد اموالش او را جاودانه می سازد، چنین نیست که می پندارد، بزودی در آتش خرد کننده پرتاب می شود. الهمزة: آنکه بر دیگری طعنه زیاد زده و بسیار متلک گوید و بدون حق، عیب جویی کند به چیزی که عیب نیست. اللزمة: نیز عیب گفتن در روبرو است و همزه و لمزه به یک معنا است و فارق میان آنها این است که همزه عیب جویی پشت سر است و لمزه عیب جویی در روبرو و ظاهر است. و بعضی گفته اند: همزه آن است که همنشین خود را به بدبازی اذیت کند و لمزه آن است که چشمک می زند به مصاحب و همنشین خود و به سر و چشم اشاره می کند. (طبرسی، ۱۳۶۰ش، ج ۲۷، ص ۲۶۸)

همزه بر وزن فعله صیغه ی مبالغه به معنای کسی که زیاد به دیگران طعن گوید و عیب جویی نماید به امری که عیب و نقص نباشد و منظور هتک او باشد و لمزه نیز به همان وزن مبالغه به معنای استهزاء و عیب جویی دیگری است در حضور او، آیه مبنی بر توبیخ به رذیله طعن و اظهار عیب جویی به گفتار و یا به اشاره است که در حضور شخص و یا غیاب او را استهزاء نماید و بدین وسیله او را هتک نماید و سبک شمرد. "الذی جمع مالاً و عدده" سبب اقدام به طعن و هتک مردم در اثر گردآوردن مال و منال بسیار است که سبب غرور او گشته و بر دیگران اظهار فخر و برتری نماید و عیب جویی کند. و گفته شده آیه در باره اخنس بن شریق یا ولید بن مغیره نازل شده از نظر اینکه رسول اکرم(ص) را استهزاء نموده و ظاهر آیه توبیخ نیز به طور عموم است هر که در مقام طعن و استهزاء دیگران برآید مورد توبیخ آیه قرار گرفته است. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ج ۱۸، ص ۲۸۸)

این سه آیه به ترتیب عکس، پیوستگی سبب و مسببی دارند: این پندار که مال جاودان می دارد، به سوی جمع و شماره ی آن می کشاند، و هر چه ارزش جمع و به حساب آوردن مال در نظر آزمندان بیشتر شود ارزشهای انسانی در نظرشان کمتر می شود و هر چه به جمع و شمار مال بیشتر اتکاء نمایند خوی امتیازجویی و درهم شکستن شخصیت دیگران در نفوسشان ریشه دارتر می گردد تا آنکه معرف و خوی خاص چنین کسانی دو وصف - همزه و لمزه- می شود و بیچارگی نهایی و درون مضطرب و عاقبت هول انگیزشان را ویل نشان می دهد. (طالقانی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۲۵۲)

شخصی که همزه و لمزه است از بس عاشق مال و حریص بر جمع آن است، مال را روی هم جمع می کند و پی در پی آن را می شمارد و از بسیار بودن آن لذت می برد.

انسان نامبرده به خاطر اخلاق در ارض و چسبیدنش به زمین و زندگی مادی زمینی و فرو رفتنش در آرزوهای دور و دراز، از مال دنیا به آن مقداری که حوائج ضروری زندگی کوتاه دنیا و ایام گذرای آن را کفایت کند، قانع نمی‌شود، بلکه هر قدر مالش زیادتر شود، حرصش تا بی نهایت زیادتر می‌گردد. پس از ظاهر حالش پیداست که می‌پندارد مال او را در دنیا جاودان می‌سازد و چون جاودانگی و بقای خود را دوست می‌دارد، تمام همش را صرف جمع مال و شمردن آن می‌کند. وقتی جمع شد و خود را بی نیاز احساس کرد، شروع به یاغی‌گری نموده، بر دیگران تفوق و استعلا می‌ورزد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ش، ج ۲۰، ص ۶۱۵-۶۱۶) طعنه زن و عیبجو بودن در اثر جمع مال و اتکاء به ثروت است. آری ثروت و پولداری بدون توحید، انسان را طعنه زن و عیبجو و تحقیر کننده ی دیگران، می‌گرداند. (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۱۲، ص ۳۵۱)

۹- کم فروشان

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (مطففین، ۱-۴) وای بر کم فروشان! آنان که وقتی برای خود چیزی از مردم با پیمانہ می‌گیرند، حق خود را بطور کامل دریافت می‌دارند، ولی هنگامی که برای دیگران پیمانہ یا وزن می‌کنند، کم می‌گذارند، آیا گمان نمی‌کنند که برانگیخته می‌شوند؟ نسایی از ابن عباس نقل می‌کند هنگامیکه پیامبر(ص) وارد مدینه شدند کسبه ی مدینه از نظر وزن و پیمانہ از جمله متقلب ترین و بدترین مردم بودند و بعد از آنکه خداوند ویل للمطففین را نازل کرد از بهترین مردم شدند. (جرجانی، ۱۴۰۴، ق، ج ۴، ص ۱۰۹۷)

گویند که در مدینه مردی بود که او را جهنیه می‌گفتند و دو صاع داشت به یکی که بزرگتر بود بخیریدی و به یکی که کوچکتر بود بفروختی حق سبحانه در شأن او این آیه را فرستاد. (کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۱۰، ص ۱۵۷) از عبدالله بن مسعود صحابی معروف نقل شده که گفت نماز نیز قابل پیمانہ است. کسی که کیل آن را به طور کامل ادا کند، خداوند پاداش او را کامل می‌دهد و هر کس از آن کم بگذارد، در باره ی او همان جاری می‌شود که خداوند در باره ی مطففین فرمود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۶، ص ۲۴۷) شرف الدین نجفی ذیل آیه ی ویل للمطففین از حضرت صادق(ع) روایت کرده فرمود: تأویل آیه آن است که وای بر کسانی که خمس آل محمد را کم می‌کنند ولی چون به غنائم می‌رسند، به حد کمال اخذ می‌کنند. (بروجردی، ۱۳۶۶، ج ۱۱، ص ۳۶۳)

روایت شده یک وقت شخصی به دیگری که ترازو دار و در حال جان دادن بود گفت: بگو لا اله الا الله گفت من به گفتن این کلمه قادر نیستم، زیرا که زبانه ی ترازو بالای زبان من قرار گرفته و مرا از گفتن لا اله الا الله جلوگیری می‌نماید. من به وی گفتم مگر تو حق مردم را در هنگام توزین اشیاء ادا نمی‌کردی؟ گفت چرا، ولی گاهی می‌شد که من متوجه نبودم و مقداری غبار در میان کفه ی ترازو بود و من آن را نمی‌گرفتم. (نجفی خمینی، ۱۳۹۸، ج ۵، ص ۱۲۶) گاهی مسأله کم فروش تعمیم داده می‌شود به گونه ای که هر نوع کم کاری و کوتاهی در انجام وظایف را شامل می‌شود، به

این ترتیب، کارگری که از کار خود کم می‌گذارد، آموزگار و استادی که درست درس نمی‌دهد، کارمندی که به موقع سر کار خود حاضر نمی‌شود و دلسوزی لازم را نمی‌کند، همه مشمول این حکم هستند و در عواقب آن سهیمند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۱۱۳)

با توجه به تفاسیر وارده در باره ی آیه کریمه، هر گونه بی‌دقتی در امر نماز، خمس، و کوتاهی در انجام وظیفه و کم کاری در داد و ستد همه ی آنها مشمول ویل للمطففین هستند و انسان باید تلاش کند وظیفه ی خود را به بهترین وجه ممکن انجام دهد تا مشمول این خطاب واقع نشود و علت کم فروشی و کوتاهی انجام کار را خداوند باورنداشتن قیامت معرفی می‌کند.

۱۰- سنگین دلان از ذکر خداوند

قَوْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبِكُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أَوْلَيْكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (زمر، ۲۲) وای بر آنان که قلبهای سخت در برابر ذکر خدا دارند، آنها در گمراهی آشکاری هستند.

قاسیه از ماده ی «قسوة» به معنی خشنونت و سختی و نفوذ ناپذیری است لذا سنگهای خشن را «قاسی» می‌گویند و از همین رو به دلهایی که در برابر نورحق و هدایت انعطافی از خود نشان نمی‌دهند و نرم و تسلیم نمی‌گردند و نور هدایت در آن‌ها نفوذ پیدا نمی‌کند، قلبهای قاسیه یا قساوت‌مند گفته می‌شود و در فارسی از آن به سنگدلی تعبیر می‌کنیم. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۴۳۵) وای بر سنگین دلان از ذکر خداوند و آنان کسانی هستند که با کفر الفت گرفته و بر آن تعصب می‌ورزند و در نتیجه دل‌هایشان سخت شده و موعظه و ترهیب و ترغیب در آنها اثر نمی‌گذارد و هنگام ذکر خداوند و قرائت قرآن، رقت قلب پیدا نمی‌کنند. (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۱، ص ۱۶۷)

۱۱- کمک نا کنندگان به دیگران

قَوْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرْءُونَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ. (ماعون، ۳) ، وای بر کسانی که حتی از عاریه دادن وسایل ضروری زندگی به دیگران خودداری می‌کنند. ماعون از ماده ی «معن» بر وزن «شأن» به معنای چیز کم است، و بسیاری از مفسران معتقدند که منظور از آن در اینجا اشیاء جزئی است که مردم مخصوصاً همسایه‌ها از یکدیگر به عنوان عاریه یا تملک می‌گیرند، مانند مقداری نمک، آب، آتش (کبریت) ظروف و مانند اینها.

بدیهی است کسی که از دادن چنین اشیایی به دیگران خودداری می‌کند، آدم بسیار پست و بی‌ایمانی است. یعنی به قدری بخیل است که حتی از دادن این اشیاء کوچک مضایقه دارد، در حالی که همین اشیاء کوچک گاه نیازهای بزرگی را برطرف می‌کند و منع آن، مشکلات بزرگی در زندگی مردم ایجاد می‌نماید. جمعی نیز گفته‌اند منظور از «ماعون» زکات است، چرا که زکات نسبت به اصل مال، غالباً بسیار کم است، گاه ده درصد و گاه پنج درصد و گاه دو و نیم درصد است. البته منع زکات نیز یکی از بدترین کارهاست چرا که زکات بسیاری از مشکلات اقتصادی جامعه را حل می‌کند. در روایتی از امام صادق آمده است که در تفسیر ماعون فرمودند: ماعون وامی است که انسان به

دیگری می‌دهد، و وسائل زندگی است که به عنوان عاریه در اختیار دیگری می‌گذارد و کمک‌ها و کارهای خیری است که انسان انجام می‌دهد. (مکارم شیرازی ۱۳۷۴، ج ۲۷ ص ۳۶۲) هر کس که مردم را از خیر و رسیدن به خیر باز دارد، بازار سیاه به وجود آورد، منابع طبیعی را در انحصار خود در آورد و هزار امثال همه مصداق «و یمنعون الماعون» هستند. (قریشی، ۱۳۷۷، ج ۱۲، ص ۳۷۳) از آیه ی شریفه استفاده می‌شود که چه بسا خطاب ویل، متوجه کسانی می‌شود که از انجام کار بسیار کوچکی در حق دیگران دریغ می‌ورزند و حس نوع دوستی در آنها وجود ندارد، و هشدار می‌دهد که نسبت به نیازمندان احساس مسئولیت کنند.

۳. نتیجه‌گیری:

لفظ ویل در اصل ؛ وی؛ و ؛ لک؛ است و کلمه تعجب است گویا گفته است: تعجب برای توست. گاه لفظ ویل اضافه به کاف شده و در این صورت نیز معنای تعجب را می‌رساند. ابن کثیر به نقل از سیبویه می‌نویسد واژه «ویل» برای کسی به کار می‌رود که در مهلکه و مشرف بر هلاکت باشد، به کار بردن کلمه ویل، حسرت و اندوه و مذمت شدید و درخواست ضرر و شر را برای مخاطب بیان می‌کند. در هر صورت کلمه ای است که برای تهدید و زجر به کار می‌رود و در اصل فعل بوده و از قبیل اسما اصوات گشته و تغییر پذیر نیست. برخی آن را از «ولی»، «یلی» به معنای نزدیک بودن یا آل به معنای بازگشتن به صورت معکوس یا وصف از هر دو معنا یا وصف از ویل به معنای سزاوار بودن آتش برای مخاطبش و یا هلاکت یا لعن برای تو است، دانسته اند و برخی آن را افعال تفضیلی از «آل»، «یؤل» که بعد از قلب بدین صورت در آمده است و معنای آن وای بر تو یا بسیار وای بر تو باد. بعضی بر وزن فعلی دانسته اند، که از «آل» «یؤل» یعنی بازگشت تو بر آتش باد است. در برخی تفاسیر نیز آمده است که ویل وادی است در دوزخ که اگر همه کوههای دنیا را در آن افکنی از شدت گرمای آن بگدازند. در قرآن کریم کلماتی مانند ویلک، تبت، ثبور، اولی لک، ویکانه، سحت، قاتل، اشد، اطمس، بعدا، لعن، تعس، نکس و ادحاض به معنای ویل و یا قریب به این معنا به کار رفته اند. مخاطبین ویل که بر اساس بیان قرآن کریم، عذاب سختی در انتظار آنها خواهد بود، عبارتند از: کافران، تکذیب کنندگان، مخالفان پیامبران، مشرکین (ترک کنندگان زکات)، دانشمندان دنیاپرست (خیانتکاران فرهنگی)، دروغگویان گنهکار، نمازگزاران سهل انگار، طعنه زنان و عیب جویان، کم فروشان، سنگین دلان از ذکر خداوند، کمک نا کنندگان به دیگران و این عذاب فقط مختص کافران و مشرکان نیست، بلکه مسلمانانی که نسبت به امور دینی و دستورات خدای متعال بی تفاوت و سهل انگار باشند، هم مشمول این خطاب واقع می‌شوند و در عذاب با کافران و مشرکان همسان می‌شوند و چه بسا با انجام و یا ترک برخی از کارها عملاً از اسلام خارج می‌شوند و کافر و مشرک می‌گردند. بنابراین لازم است که نسبت به انجام واجبات و ترک محرمات دقت بیشتری شود، زیرا ترک برخی از کارهای بسیار کوچک، عقوبت ویل را برای انسان به دنبال

خواهد داشت. اگر مسلمانان به این هشدارها و اندازها توجه بیشتری نمایند، بسیاری از مشکلات و خلفهای رفتاری و اجتماعی در جامعه ی اسلامی بروز نخواهد کرد.

۴. منابع

۱. قرآن کریم
۲. آبیاری، ابراهیم، (۱۴۰۵ ق)، الموسوعة القرآنیة، موسسه سجل العرب، قاهره
۳. آلوسی سید محمود، (۱۴۱۵ ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دا
۴. ابن عاشور محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، قرن: چهاردهم، بی تا، بی جا
۵. ابن کثیر دمشقی اسماعیل بن عمرو، (۱۴۱۹ ق)، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، دار الکتب العلمیة، منشورات محمدعلی بیضون، بیروت
۶. ابن منظور محمد بن مکرم، لسان العرب، (۱۴۱۴ ق)، دار صادر، بیروت ، بی تا
۷. ابوحیان، محمد بن یوسف، (۱۴۲۰ ق)، البحر المحیط فی التفسیر، دار الفکر، بیروت
۸. ابو السعود، محمد ابن محد العمادی، تفسیر ابی السعود، دار احیاء، بیروت
۹. ابوالفتح رازی حسین بن علی، (۱۴۰۸ ق)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق: دکتر محمد جعفر یاحقی
۱۰. اسفراینی، ابو المظفر، تاج التراجم، (۱۳۹۰ ش)، خانه کتاب، تهران
۱۱. دکتر محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد
۱۲. امین بانوی اصفهانی، سیده نصرت، (۱۳۶۱ ش)، مخزن العرفان فی تفسیر القرآن، نهضت زنان مسلمان، تهران. هروی علی اکبر الهی خراسانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران
۱۳. بابتی، عزیزة فوال، (الأولی سنة ۱۴۱۳)، المعجم المفصل فی النحو العربی، دار الکتب العلمیة، بیروت
۱۴. بحرانی، هاشم، (۱۴۱۶)، البرهان فی تفسیر القرآن، بعثت ، تهران.
۱۵. بروجردی، محمد ابراهیم ، (۱۳۶۶)، تفسیر جامع، صدر، تهران.
۱۶. بیضاوی، عبد الله بن عمر ، (۱۴۱۸)، انوارالتنزیل و اسرارالتأویل، تحقیق، محمد عبدالرحمن المرعشلی، دار احیاء التراث، بیروت
۱۷. جعفری، یعقوب، بی تا، کوثر، بی جا.
۱۸. جرجانی، امیرابوالفتح، (۱۴۰۴)، آیات الاحکام، تحقیق: میرزا ولی الله اشراقی سراپی، نوید، تهران.
۱۹. جوهری، ابونصر إسماعیل بن حماد، بی تا، بی جا

۲۰. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، (۱۳۶۳)، تفسیر اثنی عشری، میقات، تهران.
۲۱. حسینی همدانی، محمدحسین، (۱۴۰۴)، انوار درخشان، لطفی، تهران.
۲۲. خانی، رضا، (۱۳۷۲)، ترجمه بیان السعادة فی مقامات العباد، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور تهران.
۲۳. رازی، ابوالفتح، حسین بن علی، روح الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.
۲۴. رفسنجانی، علی اکبر، تفسیر راهنما، (۱۳۷۱ ش)، بوستان کتاب، قم.
۲۵. شیخلی، بهجت عبد الواحد، اعراب القرآن الکریم، بی تا، دارالفکر، بیروت.
۲۶. صادقی تهرانی محمد، (۱۳۶۵ ش)، لفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم.
۲۷. طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۷۴ ش)، تفسیر المیزان، مترجم، سید محمدباقر موسوی همدانی، جامعه مدرسین، قم.
۲۸. طالقانی، محمود، (۱۳۶۳ ش)، پرتوی از قرآن، شرکت سهامی انتشار، تهران.
۲۹. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه گروه مترجمان، تحقیق: رضا ستوده، فراهانی، (۱۳۶۰ ش).
۳۰. طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام، (۱۳۷۸ ش).
۳۱. صالح، بهجت عبد الواحد، (۱۹۹۸ م)، الاعراب المفصل لکتاب الله المرتل، دار الفکر، اردن.
۳۲. عاملی ابراهیم، (۱۳۶۰ ش)، تفسیر عاملی، تحقیق: علی اکبر غفاری، انتشارات صدوق،
۳۳. عبدالقادر حسین: من علوم القرآن و تحلیل نصوصه، قطر، دار قطری بن الفجاءة للنشر والتوزیع، (۱۹۷۸ م).
۳۴. فراهیدی خلیل بن احمد، (۱۴۱۰ ق)، انتشارات هجرت، قم.
۳۵. قرائتی، محسن، (۱۳۸۳ ش)، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران.
۳۶. قرشی، علی اکبر، (۱۳۷۷ ش)، تفسیر احسن الحدیث، بنیاد بعثت، تهران.
۳۷. قرشی سید علی اکبر، قاموس قرآن، (۱۳۷۱ ش)، واژه شناسی کلمات عربی به فارسی، دار الکتب الإسلامیة،
۳۸. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، (۱۳۶۴ ش).
۳۹. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۳۶۷ ش)، تفسیر قمی، تحقیق، طیب موسوی جزایری، دارالکتاب قم.
۴۰. کاشانی، ملافتح اله، (۱۳۳۶ ش)، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، علمی، تهران.
۴۱. کاشانی محمد بن مرتضی، (۱۴۱۰ ق)، تفسیر المعین، تحقیق: حسین درگاهی، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم.

۴۲. مترجمان، تفسیر هدایت، (۱۳۷۷ش) بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، مشهد
۴۳. مدرسی، سید محمد تقی، (۱۴۱۹ ق)، من هدی القرآن، دار محبی الحسین، تهران
۴۴. مراغی، احمد بن مصطفی، بی تا، تفسیرالمراغی، دار احیاء التراث، بیروت.
۴۵. مصطفوی حسن، (۱۳۶۰ش)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران
۴۶. مصطفوی حسن، (۱۳۸۰ش)، تفسیر روشن، مرکز نشر کتاب، تهران
۴۷. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴ش)، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۴۸. ملاحویش آل غازی عبدالقادر، (۱۳۸۲ ق)، بیان المعانی، مطبعة الترقی، دمشق
۴۹. مهیار رضاف، فرهنگ ابجدی عربی- فارسی، قرن: پانزدهم، بی تا، بی جا
۵۰. نجفی خمینی، محمدجواد، (۱۳۹۸ق)، تفسیر آسان، انتشارات اسلامیة تهران.
۵۱. نحاس، احمد بن محمد، (۱۴۲۱ ق)، اعراب القرآن، منشورات محمدعلی بیضون، دار الکتب العلمیة، بیروت
۵۲. هاشمی رفسنجانی، اکبر، (۱۳۸۶ش)، تفسیر راهنما، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم